



اخلاق توحیدی از دیدگاه علامه طباطبایی

مصطفی خلیلی *

چکیده

اخلاق توحیدی با شاخصه وحیانی و توحیدی بودن، اخلاق اسلامی را از سایر مکاتب اخلاقی متمایز می‌سازد. امروزه در جوامع بشری، سه یا - به تعبیری - چهار مسلک اخلاقی وجود دارد که دارای قدمت بسیار طولانی هستند: مسلک اخلاقی یونان، مکتب اخلاقی عام، مسلک نسبیت‌گرایی و مکتب اخلاقی خاص. هر چند این مکاتب اخلاقی می‌کوشند رفتار فردی و اجتماعی پیروان خود را تعدیل کرده، افراد تربیت‌شده و سالمی از حیث اخلاقی تحویل جامعه دهند، بنا به نوع نگرش خاصی که به انسان و جایگاه و غایت خلقت او دارند، دارای تأثیرات متفاوتی می‌باشند. علامه طباطبایی معتقد است اخلاقی شدن به معنای بار یافتن به آستان معارف توحیدی است و تمام اخلاق، مقدمه نیل به این قله رفیع انسانی خواهد بود. این مقاله، چپستی و مؤلفه‌های اخلاق توحیدی را از منظر ایشان بررسی خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: اخلاق، ادب، دین عام، دین خاص، اخلاق مادی، اخلاق الهی.

* مدیر گروه اخلاق پژوهشگاه علوم و حیانی معارج.

طرح مسئله

دین اسلام به مثابه تنها دین جهانی و جاودانه دارای مجموعه‌ای از تعالیم آسمانی است که در سه بعد عقاید، احکام و اخلاق گسترش یافته و پیام‌آور آن، جهانیان را به تعالیم خود دعوت کرده است: «ان الله تعالى قد بعثني كافة للناس بشيراً ونذيراً و حجة على العالمين». (الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳) برخلاف برخی از شرایع و مکاتب الهی یا غیر الهی که تعالیم آنها محدود به بعد خاصی از زندگی انسان بوده، با نگاه غیر واقعی به او نگریسته‌اند، تعالیم اسلام منحصر به اعتقادات و واجبات و محرمات نیست؛ بلکه دارای فرآیندی بالاتر از هست‌ها و نیست‌ها می‌باشد. مهم‌ترین بخش تعالیم دینی، باید‌ها و نباید‌های اخلاقی است. رسول گرامی اسلام ﷺ رسالت ترویج توحید را بر عهده داشت و در همین راستا تلاش کرد تا مقام حضرت حق را در سیره خود تحقق بخشد. بر همین اساس، اخلاق تنزل‌یافته روح توحید است که در کالبد آخرین فرستاده‌اش تبلور یافت و احدیت ذات ربوبی در جامعیت نبوی تعین پیدا کرد. نماد وحدت که غایت کمال و سعادت است، در هیأت و سیره و سنت حضرت ختمی مرتبت جمع شده است:

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است

مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جان‌فزایش شمع جمع است

معرفت ربوبی و نیل به مقام توحیدی با استفاده از نور شمس نبوی مقدور خواهد بود و هیچ مسلک و طریقت دیگری غیر از شریعت حضرت خاتمیت به حقیقت نمی‌رسد. در مقام نظر باید عقاید را از قرآن گرفت و عمل را از پیامبر؛ چرا که این دو عدل یکدیگرند و یکی کتاب تشریع و دیگری کتاب تکوین است. شریعت حقیقی در حقیقت محمدی تحقق یافت و این تعبیر مصداق پیدا کرد که: «كان خلقه القرآن» آن نماد اخلاق الهی، غایت خویش را چنین تبیین فرمود: «علیکم بمکارم الاخلاق فان الله عز وجل بعثني بها». (بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۶۳) علامه طباطبایی اخلاق را تنزل‌یافته توحید می‌داند و نوشتار حاضر این اندیشه را پی می‌گیرد تا ابعاد آن را نمایان سازد.

چیستی و غایت اخلاق

اخلاق جمع خلق و آن نیز به معنای ملکه راسخ در نفس است که مقتضی آسانی صدور فعل بدون تأمل و تفکر می‌باشد. (اخلاق ناصری، ص ۶۰؛ اخلاق جلالی، ص ۳۸) اخلاق از جمله فنونی است که در آن از تهذیب نفس و چگونگی پیوند افراد با یکدیگر سخن می‌رود و با تحقیق درباره ملکات نفسانی اعم از قوای نباتی، حیوانی و انسانی، فضایل را از رذایل متمایز می‌سازد. غایت آن نیز ضمن معرفت بخشی به سالک در مقام نظر، اجتناب از رذایل و آراسته شدن به فضایل در مقام عمل برای نیل به کمال است:

وهو الفن الباحث عن الملكات الانسانية المتعلقة بقوة النباتية والحيوانية والانسانية وتميز فضائل منها من الرذائل لیستکمل الانسان بالتحلی والاتصاف بها. (المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸)

قید ملکه در مقابل اوصاف حالی بدین معناست که باید این اوصاف در شخص ثبات و دوام داشته باشند و صرف حال بودن کافی نیست. اوصاف حالی و خصایص فعلی از ملکات نفسانی به شمار نمی‌آیند و نمی‌توان آنها را «اوصاف اخلاقی» نامید. «حال» به معنای گذار و «ملکه» به معنای قرار است. بنابراین تخلق به اخلاق الهی مبتنی بر این معیار است. البته با این نگاه باید گستره اخلاق را شامل عقاید و باورها نیز دانست؛ زیرا به آنچه در رفتار ظاهر می‌گردد، آداب گفته می‌شود، نه اخلاق. آداب ظاهری ریشه در ملکات باطنی دارند و هرگز بر آنها اخلاق اطلاق نمی‌شود. برای نمونه، نمی‌گویند اخلاق نماز یا اخلاق حج یا اخلاق مسافر؛ بلکه به همه اینها آداب گفته می‌شود. آداب یا رفتارهای ظاهری، ریشه در خلیات باطنی دارند و امور باطنی جزء عقاید و باورها هستند. از نگاه علامه، رفتار کسی را که در موردی خاص عادلانه برخورد نماید، متعلقانه نمی‌نامند؛ زیرا حسن فعلی کافی نیست؛ بلکه حسن فاعلی هم لازم است. این از ویژگی‌های اختصاصی مکتب اخلاقی اسلام است.

هدف از اخلاق توحیدی، صرف اکتفا به فضایل نیست؛ بلکه درخواست رضای

الهی است. متخلق به کسی گفته نمی‌شود که فقط فضایل اخلاقی را کسب و خود را بدان آراسته نماید؛ بلکه باید به مقام رضا رسیده باشد:

زمانی که ایمان بنده نسبت به خدای متعال قوت پیدا کرد و خود را به این فکر مشغول نمود و اسمای حسنای الهی را که منزله از نقص و زشتی است، در خود تقویت کرد و مراقبت از نفس را تشدید نمود، خود را به حدی از عبودیت می‌رساند که در همه حالات، پروردگارش را ناظر اعمال خود می‌بیند و نسبت به او علاقه شدید نشان می‌دهد. در این صورت از همه چیز قطع امید می‌کند و فقط پروردگارش را دوست دارد و تنها در مقابل او خضوع می‌کند. چنین عبدی به سادگی نمی‌لغزد و جز حسن و جمال او چیزی نمی‌بیند و دوست نمی‌دارد مگر آنچه را خدا دوست دارد.

(المیزان، ج ۱، ص ۳۷۱)

دقت و ظرافت علامه در نگاه واقع‌بینانه او نهفته است که غایت اخلاق را فقط در تأمین حسن فعلی ندانسته، حسن فاعلی را نیز در آن شرط می‌داند. همچنین مرتبه فعل اخلاقی را برتر از سایر افعال شمرده است. شاید خیلی از رفتارهای ظاهری که از فرد سر می‌زند، در ظاهر رفتار خوبی باشد؛ اما نمی‌توان حسن ظاهری آن را به معنای اخلاقی بودن قلمداد نمود؛ زیرا ایمان و اعتقاد امری مهم است. اخلاق وسیله‌ای برای شناخت اعتدال قوای نفس و چگونگی استقرار آن در باطن است که راه علمی آن اذعان و ایمان به آنها و راه عملی تکرار آنهاست تا اینکه در نفس رسوخ پیدا کند. (همان، ص ۳۶۸)

تمایز خلق و ادب

علامه معتقد است آداب همان اخلاق نیستند، هر چند برخی چنین تصور کرده‌اند؛ زیرا اخلاق، ملکات راسخ نفس و از صفات روحانی هستند؛ اما آداب بر صورت ظاهری اعمال اطلاق می‌شود که از انسان سر می‌زند و واضح است که میان این دو امر فاصله زیادی وجود دارد. (همان، ج ۶، ص ۲۵۷) با توجه به این نکته و تعریفی که ایشان از ادب دارند، می‌توان فرق‌های آن دو را چنین برشمرد.

الف) ادب به معنای ظرافت و دقت در عمل است و عمل وقتی چنین می‌شود که در آن دو شرط باشد: یکی اینکه مشروع باشد و دیگر اینکه از روی اختیار باشد؛ در حالی که اخلاق وصفی از اوصاف روح است.

ب) ادب انسانی یعنی ترکیب زیبای اعمال دینی که تابع مطلوب نهایی در زندگی اوست و این از آثار نفس و روح می‌باشد. البته افعال ظاهری انسان با نیات درونی او ارتباط داشته، نمی‌تواند مخالف امور نفسانی او باشد. برای نمونه، نمی‌توان سخنی را بر زبان آورد یا فعلی را مرتکب شد که خلاف آن در باطن رسوخ کرده باشد. پس اعمال و رفتار نیک، حاکی از درون پاک و افعال زشت ناشی از باطن ناپاک است. با این تعبیر، اخلاق ریشه است و آداب میوه‌های آن.

ج) ادب دینی همان اعمال زیبای دینی است که از غایت دین حکایت می‌کند و آن حالت عبودیت و بندگی است. از نظر اسلام، غایت حیات انسان، توحید در مقام اعتقاد و عمل همراه با اتقان می‌باشد. چنین حالتی ادب است، نه اخلاق. ادب به مثابه جسم است و اخلاق به منزله روح، آن اصل است و این فرع و اصل بدون فرع را فایده‌ای نیست؛ چنان‌که فرع بی‌اصل را ثبات و قوامی نیست.

نظریه‌های اخلاقی

یکی از نکات مهمی که علامه برای تبیین و امتیاز اخلاق توحیدی از سایر مکاتب اخلاقی متذکر می‌شود، بررسی غایت‌شناسانه نظریه‌های اخلاقی است. ایشان مکاتب اخلاقی را از این منظر سه دسته می‌داند: (همان، ج ۱، ص ۳۶۲)

۱. روش یونانیان

آنها معتقدند با تهذیب نفس و تخلق به ملکات فاضله می‌توان ستایش مردم و جامعه را برانگیخت. عفت، قناعت، صداقت، سخاوت و بسیاری از اوصاف پسندیده، انسان را در جامعه سربلند می‌کند و به او عزت می‌بخشد. اقامه قسط و اجرای عدل، وجدان‌های

بیدار را مسرور می‌سازد؛ اما حرص، حسد، دروغ و سایر صفات زشت، انسان را در نگاه مردم منفور می‌سازد. علم صفتی عالی و حافظ آدمی است؛ زیرا به واسطه آن می‌توان به منافع زیادی دست یافت و به مقامات بلندی رسید؛ اما ناآگاهی انسان را به ورطه نابودی می‌کشاند.

این اندیشه یونانیان است که شالوده اخلاقی ایشان را تشکیل می‌دهد. بر اساس این مکتب باید کوشید تا فضایل اخلاقی را کسب نمود و رذایل اخلاقی را از میان برد تا اینکه وجهه اجتماعی شخص خدشه‌دار نگردد. پس هدف اتصاف به فضایل اخلاقی و اجتناب از رذایل نفسانی، حفظ جایگاه اجتماعی و محبوبیت مردمی است. این شیوه مورد تأیید قرآن نیست؛ چراکه این صحیفه آسمانی، هدف غایی اخلاق را به مدح و ذم مردم محدود نکرده است و اینکه در برخی از آیات، بندگان را به ثبات و عزم دعوت نموده (سوره بقره، آیه ۱۵۰) یا آنان را از اختلاف و نزاع نهی و به صبر دعوت کرده است (سوره انفال، آیه ۴۶) علت همه آنها را فواید دنیوی می‌داند، برگشت آن حقایق به ثواب و عقاب اخروی است.

۲. روش دینی عام

اندیشه دیگر در تهذیب اخلاق، کسب فضایل در راستای تأمین اهداف اخروی است. از این منظر، باید به تحصیل فضیلت‌های اخلاقی پرداخت و از رذایل دوری جست تا به عذاب اخروی مبتلا نشد. این شیوه قرآن است: «خدا از مؤمنین جان و مال آنها را خریداری نموده و در مقابل، بهشت را به آنان ارزانی داشته است» (سوره توبه، آیه ۱۱۱) یا «صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت» (سوره زمر، آیه ۱۰) یا «خداوند سرپرست کسانی است که ایمان دارند و همواره آنان را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شدند، سرپرست آنها طاغوت‌ها هستند که ایشان را از نور به ظلمت سوق می‌دهند». (سوره بقره، آیه ۲۵۷) این آیات و مشابه آنها اخلاق را از طریق غایات اخروی می‌نمایانند که کمالات حقیقی‌اند، نه کمالات ظنی. این روش در طریق اصلاح نفس همان روش انبیاست که در قرآن و کتب آسمانی گذشته آمده است.

۳. روش دینی خاص

با توجه به دو طریق مذکور، راه سومی هم وجود دارد که ویژه قرآن کریم است. علامه می‌گوید این روش در هیچ‌یک از مکاتبی که تا به حال به آنها دسترسی پیدا کرده‌ایم، وجود ندارد و در هیچ‌یک از تعالیم انبیای گذشته نقل نشده و هیچ کدام از مکاتب فلاسفه و حکمای الهی به آن نپرداخته‌اند. آن راه این است که زدودن رذایل اخلاقی باید از طریق دفع باشد، نه از راه رفع؛ به این معنا که از ابتدا باید کاری کرد که اوصاف و خویهای ناستوده در قلوب راه پیدا نکنند، نه اینکه فرد کوتاهی کند و درون را آلوده سازد و سپس در مقام رفع آن برآید.

در جنگ‌های فیزیکی می‌توان دو نوع مبارزه را در مقابل دشمن پیش گرفت: دفع و رفع؛ دفع به این معناست که از ابتدا در مقابل دشمن موانعی سخت ایجاد کنند تا مبادا او وارد حریم شود. گاهی نیز تاکتیک جنگ را تغییر می‌دهند و به او اجازه داده می‌شود وارد خاک گردد، به قصد اینکه او را اسیر کنند؛ اولی را دفع و دومی را رفع می‌گویند. اگر دشمن دفع گردد، به از آن است که رفع شود. راه ندادن معصیت به دل و پاک نگه داشتن آن، بهتر از آلوده نمودن آن به گناه و سپس پاک کردن آن است. هر عملی که انسان برای غیر خدا انجام دهد، در راستای یک هدف یا برای دستیابی به عزت یا به دلیل ترس از نیرویی است که می‌خواهد از شر آن در امان ماند. قرآن کریم هم عزت و هم قدرت را از آن خدای حکیم می‌داند: ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (سوره یونس. آیه ۶۵) و ﴿إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾. (سوره بقره، آیه ۱۶۵)

کسی که به چنین تعالیمی پایبند باشد، غیر خدا را به حریم دل راه نمی‌دهد و قلبش ظرف فضایل اخلاقی می‌گردد. با چنین دیدگاهی، انسان خود را فقیر محض و خدا را غنی مطلق می‌داند. چنین انسانی با تقویت توحید خود، هرگز غیر خدا را اراده نمی‌کند، در مقابل غیر حق تواضع نمی‌کند، از غیر او نمی‌ترسد، به غیر او دل نمی‌بندد و از هیچ چیز دیگری جز یاد و ذکر حق لذت نمی‌برد. (المیزان، ج ۱، ص ۳۵۵)

نظریه نسبیت‌گرایی اخلاقی

علامه در ضمن بیان مسلک‌های سه‌گانه اخلاقی به نظریه معروف نسبیت‌گرایی اخلاقی نیز اشاره می‌کند و با احتمال و تردید آن را یکی از مسلک‌های اخلاقی می‌شمارد. در نگاه علامه، شاید این از نتایج نظریه تکامل و تحول تفکر مادی‌گرایی باشد که قوانین اجتماعی را مولود احتیاجات آن در جامعه می‌دانند. از آنجا که طبیعت محکوم به تغییر و تحول است، این قوانین نیز متغیر هستند و معنا ندارد حسن و قبح افعال ثابت و مطلق باشند. پس اخلاق تابع سنت‌های قومی است و هر فعل اخلاقی که سبب ارتقای جامعه گردد، جزء فضایل است و هر خلقی که جامعه را متوقف سازد و یا به عقب راند، جزء رذایل خواهد بود. (همان، ص ۳۷۵)

ایشان ضمن طرد این نظریه می‌فرمایند برخلاف عقیده برخی که این را یک نظریه جدید قلمداد می‌کنند، این همان نظریه کلی‌های یونان قدیم و مزدکی‌های عهد کسرا در ایران و عقیده برخی از قبایل وحشی آفریقا می‌باشد. هم خود این مسلک باطل است و هم دلیلی که برای آن اقامه کرده‌اند، از بنیان فاسد می‌باشد: «فهو مسلک فاسد والحجة التي أقيمت على هذه النظرية فاسدة من حيث البناء والمبنا معاً» (همان، ص ۳۷۶) علت فساد این نظریه چنین است که:

اولاً، هر یک از موجودات و انسان‌ها دارای شخصیت خاص خود بوده، وجود خارجی هر کس عین شخصیت اوست.

ثانیاً، هر چند موجود خارجی تحت قانون تحول و حرکت عمومی قرار دارد، امتداد وجودی آن محفوظ است و در عین حال که تحول را می‌پذیرد، قطعات وجودش ثابت است؛ زیرا در غیر این صورت لازم می‌آید دو موجود باشد.

ثالثاً، انسان موجودی طبیعی و دارای احکام و افراد خاص است. آنچه خلق می‌شود، فرد انسان است، نه کلی انسان. این افراد به صورت ناقص خلق می‌شوند و نیاز به استکمال دارند و کمال آنان در زندگی اجتماعی است؛ اجتماع در حرکت است، اما با تک‌تک افراد.

رابعاً، انسان در بقای خویش نیازمند کمال است و خلقت او به گونه‌ای است که می‌تواند آن را کسب نماید.

انسان دارای چهار ملکه نفسانی (عفت، شجاعت، حکمت و عدالت) است که از اصول فضایل اخلاقی هستند؛ به قول شبستری:

اصول خلق نیک آمد عدالت پس از وی حکمت و عفت شجاعت

(گلشن راز، بخش ۴۱)

اصول چهارگانه پیش‌گفته با غرض خلقت انسان (کمال و سعادت) هماهنگ است. وقتی طبیعت انسان چنین باشد، در ظرف اجتماع نیز همان گونه خواهد بود و چنین نیست که جامعه بتواند صفات ثابت او را تغییر دهد. این صفات چهارگانه از اصول فضایل و در مقابل رذایل هستند. این اصول در اجتماع بشری تا ابد ثابت‌اند و فروع تابع آنها خواهند بود. پس اینکه گفته شود نیکو نسبتاً نیکو و زشت نسبتاً زشت است و بر حسب اجتماع متفاوت می‌شوند، کلام مغالطه‌آمیزی بیش نیست. انسان‌ها دارای فطرت واحدی هستند و تأثیر عملکردها نمی‌تواند مختلف باشد. شهید مطهری در تأکید کلام استاد می‌گوید انسان‌ها بر اساس فطرت مسیر مشخصی را طی می‌کنند، مگر اینکه عوامل خارجی آنها را از مسیر منحرف سازند. (مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۷۵)

تمایز سه مسلک

علامه تمایز این سه شیوه را به غایات و فواید آنها می‌داند. بر اساس مسلک اول، باید نفس را اصلاح نمود و صفات خوب کسب کرد تا اینکه مردم او را بستانند. بر اساس مسلک دوم، هدف از کسب فضایل اخلاقی رسیدن به رستگاری اخروی است و بر مبنای روش سوم، غرض از تهذیب نفس و تحصیل فضایل اخلاقی تنها کسب رضای الهی است، نه خودآرایی به منظور جلب نظر اجتماعی. در نتیجه این مسلک از حیث مقصد با آن دو متفاوت است و در آن فوایدی وجود دارد که در آن دو نیست. در راستای این هدف متعالی، انسان به جایی می‌رسد که امور را تحت نظارت حق و با علاقه و

عشق به او انجام می‌دهد. تعالیم در مسلک عام، موجب تقویت قوه شهوانی در جنبه شهرت‌طلبی، ارضای هواهای نفسانی و غفلت و فراموشی قوه عاقله انسانی است. جاه‌طلبی و دنیاگروری جای معنویت‌گرایی را اشغال می‌کند و به تعبیر امیر بیان (ع) خرد اسیر شهوت می‌گردد: «کم من عقل أسیر تحت هوی امیر» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱) این نوعی اخلاق تصنعی و ظاهری برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند که از اخلاق واقع‌گرا بسیار فاصله دارد. هدف آن تنها دنیوی است و تا زمانی که تمجید دیگران در جامعه رونق داشته باشد، برخی از اوصاف اخلاقی فرد تظاهر دارد؛ اما زمانی که مردم در این باب بی‌مبالات گردند، آن مقدار نیز ظهور خود را از دست می‌دهد در مسلک خاص، دامنه غرض وسیع‌تر شده، علاوه بر دنیا هدف اخروی را دربر می‌گیرد. انبیای الهی آمده‌اند تا بشریت را با قیامت آشنا سازند و جنبه معنوی او را احیا نمایند. پیروان این مسلک در تأمین سعادت اخروی همت می‌گمارند و سعادت دنیا را متفرع بر رستگاری آخرت می‌دانند. با این وصف، قلمرو غرض در این دوروش قابل قیاس نیست؛ زیرا سفیران الهی تلاش می‌کنند تا جنبه معنوی انسان را تقویت نموده، در ضمن توجه به جنبه دنیوی، بعد معنوی را نیز رشد و تعالی بخشند. ایشان تزکیه و تعلیم را با هم به جوامع انسانی می‌آموختند. تزکیه در مسیر تحصیل فضایل اخلاقی و تعلیم در مسیر اینکه انسان به روح و امور معنوی انسان است، نه به جسم و جنبه مادی.

گر به صورت آدمی انسان بدی احمد و بوجهل خود یکسان بدی

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۸۲)

ایشان این نکته را به بشریت تعلیم می‌دهند که: آگاه باشید شما در روزگار عمل هستید که پس از آن مرگ است. بدانید که امروز در میدانِ مسئولیت نفس می‌کشید و فردا روز نتیجه است. (نهج البلاغه، خطبه ۲۸)

نیست این دنیا مقام و خوابگاه سیر در سیر است و بیداری راه

آنچه اخلاق توحیدی را از این دو مکتب متمایز می‌سازد، درک حضور الهی است که در عالی‌ترین مرتبه قرار دارد؛ به این معنا که فرد با توجه به این اعتقاد به مقامی

بارمی یابد که تمام اعمال و عقایدش را در محضر الهی می بیند و رضای خدا را بر رضای نفس خود ترجیح می دهد؛ بهشت برای او هدف نیست؛ بلکه خود حق غایت قصوای اوست.

روز محشر عاشقان را با قیامت کار نیست کار عاشق جز تماشای وصال یار نیست
از سر کوبش اگر سوی بهشتم می برند پای نهم گر که آنجا وعده دیدار نیست

ویژگی های مکتب توحیدی

روش توحیدی دارای خصوصیتی است که نمی توان آنها را در دیگر شیوه های اخلاقی یافت:

۱. توحیدمحوری

اخلاق اسلامی به منزله کالبدی است که روح توحید در آن دمیده شده است. از منظر قرآن، اخلاق در هر بعدی از ابعاد فضیلت و رذیلت، بدون عامل پایدار نخواهد بود. پایداری اخلاق فاضله وابسته به توحید است. اعتقاد به توحید یعنی ایمان به اینکه در نظام هستی هیچ تدبیری جز تدبیر و قدرت خدای یگانه نیست و او کمال مطلق و دارای صفات و اسمای حسنا می باشد. او انسان را آفرید تا با اراده خویش آن صفات را کسب نماید و به سعادت و کمال واقعی دست یابد.

اخلاقیات اسلامی در اسلام با اندکی تجزیه و تحلیل در قوس صعود به

روح یکتاپرستی و توحید برمی گردد. (روابط اجتماعی در اسلام، ص ۶۵)

شالوده اخلاق و تربیت اسلام بر این ریخته شده است که خدا یکی است و شریکی ندارد و این زیربنای دعوت اسلام است که بنده را خالص بار می آورد و عبودیت و بندگی را در او نتیجه می دهد و این نوع نگاه است که افراد بی شماری از علمای ربانی را تحویل جامعه بشری

داد. (المیزان، ج ۱، ص ۳۵۶)

۲. هدف متعالی

هر عمل انسانی با توجه به منویات درونی او در راستای غایت خاصی می باشد و

هیچ‌یک از اعمال آدمی عبث نیست؛ اما اهداف دارای مراتب تشکیکی (ابتدایی، متوسط و متعالی) هستند. آنچه اخلاق توحیدی در اسلام را از سایر مکاتب و روش‌های اخلاقی ممتاز می‌سازد، هدف متعالی آن است. هدف از تحصیل و کسب فضایل اخلاقی و اصلاح امور ظاهری در برخی از مکاتب الحادی و مادی، محدود به محبوبیت اجتماعی است. در برخی دیگر از شرایع که نگاه عمیق‌تری دارند، اهداف والاتری همچون نیل به سعادت اخروی معرفی شده‌اند. انسان باید به دنبال اوصاف کمال برود و فضایل اخلاقی را کسب کند تا نتایج آن را در دنیا و آخرت ببیند. کسب فضایل برای آسایش دنیا و آرامش آخرت است. یکی به فضیلت دنیا می‌اندیشد و دیگری به فضیلت عقبا؛ اما هدف در مکتب اخلاقی قرآن که مختص تعالیم آسمانی اسلام است، کسب فضیلت نیست تا دنیوی یا اخروی بودن آن مورد اختلاف باشد؛ بلکه غایت آن وصول به حق و قرب الهی است؛ هدف تقرب به ذات ربوبی و رهایی از خودخواهی و در نتیجه رستگاری است، نه کسب و تحصیل مقامات دنیوی یا اخروی.

علامه به این نکته تصریح دارد که انسان در اثر تداوم رفتار و عمل بر مبنای اعتقاد به توحید به کمال ایمان می‌رسد و دلش مجذوب خداوند و اسما و صفات او می‌گردد؛ جذبه‌ای خاص در او ایجاد می‌شود و طوری عبادت خدا را انجام می‌دهد که گویا او را مشاهده می‌کند و شوق محبت در او روز افزون می‌شود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾. (سوره بقره، آیه ۱۶۵) انسان در اثر کسب ملکات اخلاقی و تهذیب امور نفسانی به هدفی بلند، جایگاه رفیع و مقام منیع می‌رسد که همان مقام «مُخْلِصِينَ» است که خداوند ایشان را از زشتی‌ها بازمی‌دارد و وسوسه شیطان، وحشت از قیامت، بیهوشی از درد، نفخ صور و احضار افراد و نامه اعمال هیچ‌یک شامل حال ایشان نمی‌شود و پاداشی در مقابل عمل آنان نخواهد بود؛ زیرا آنان کاری برای خود نمی‌کنند. همه اینها بخشی از عنایات الهی به ایشان است:

وانه یصرف السوء والفحشاء عنهم وان وسوسة ابلیس تمس کلا الایاهم
وان أهوال الساعة من الصعقة وفزع الصور واحضار الجمع واعطاء الکتاب

والحساب والوزن غیر شامله لهم وهم مستثنون منها وان جزائهم ليس فى
مقابل الأعمال إذ لا عمل لهم فهذه نبذة من مواهب الله سبحانه فى حق
اوليائه. (رسالة الولاية، ص ۶۹)

۳. روش انحصاری اخلاق قرآنی

یکی دیگر از ویژگی‌های اخلاق توحیدی، روش خاصی است که اسلام آن را برگزیده
است و پیشوایان دینی در سیره علمی و عملی خود ارائه کرده‌اند. خداوند که خالق
انسان است، شناخت کامل از او دارد. قرآن با توجه به تعریف کاملی که از انسان ارائه
می‌دهد، او را دارای دو ساحت روح و جسم می‌داند، نه موجود تک‌ساحتی. بنابراین در
صدد است تا قوای اخلاقی و تربیتی او به نحو شایسته‌ای در شاکله وجودی او تحقق
یابد و برای این کار روشی را ارائه کرده است که هرگز رذایل اخلاقی در نهاد و نهان او
ورود پیدا نکند، نه اینکه با کوتاهی‌اش، دل را به معاصی آلوده نماید و سپس در مقام
رفع آن پلیدی برآید.

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار من کنم خون دل و یار کند تیر نثار
پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
(جمال آفتاب، ج ۵، مقدمه)

انسان باید با نور باطن، ظاهر خویش را الهی سازد و همیشه خود را در محضر او
بیند و بداند که لحظه‌ای از علم او پنهان نیست و خداوند از سر و علن او آگاه است:
﴿أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾. (سوره بقره، آیه ۷۷) مراقب پندار و گفتار و
کردار خود باشد تا از حیطة حق پا فراتر نگذارد و حتی توهم گناه را در سر نپروراند:
﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾. (سوره انفال، آیه ۲۴) با نگاه
توحیدی، امحا معنایی ندارد؛ بلکه املا جایگاه بلندی می‌یابد؛ به این معنا که همه چیز
به واسطه فرشتگان الهی ثبت و ضبط می‌گردد: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾.
(سوره ق، آیه ۱۸) پس باید از خدا پروا نمود و گناه را از دل زدود و اخلاق را با این شیوه
اصلاح نمود.

حاصل آنکه، اخلاق توحیدی اخلاق ایمانی است، نه اخلاق استحسانی یا اجتماعی؛ منشأ فضایل ایمان به خداست، نه تحسین و ترهیب و این بالاترین درجه اخلاق در ساحت دین است. برخی از اندیشمندان غربی معتقدند اخلاق دینی، انسان را به والاترین درجه هست می‌رساند و بودن در حوزه اخلاق کافی نیست. اخلاق دینی مبتنی بر ایمان است و خصوصیت بارز آن رنج و محنت است. (اندیشه هستی، ص ۳۹)

نسبت عقاید و اخلاق

هدف تعالیم آسمانی اسلام یکتاپرستی است و همه قوانین آن بر همین پایه وضع شده است. خداوند در جعل قانون فقط به تعدیل اراده اکتفا نکرده، قوانین و مقررات را با اعمال ارادی، معارف اصیل و اخلاق فاضله تکمیل نموده است. به اعتقاد علامه، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اسلام این است که میان اجزای آن اتحاد کامل وجود دارد؛ به این معنا که روح توحید در اخلاق کریمه‌ای که دین به آن دعوت کرده، جاری است و روح اخلاق نیز در رفتار اجتماعی منتشر می‌باشد. اگر توحید از مقام عالی اعتقادی خود فرود آید، اخلاق و اعمال می‌شود و اگر اخلاق از درجه نازل خود بالاتر رود، توحید خواهد بود: ﴿مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (سوره فاطر، آیه ۱۰) (فرازهایی از اسلام، ص ۲۰۲؛ المیزان ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران)

بر مبنای این اندیشه، میان دانش و ارزش و عقیده و عمل (جهان‌بینی و ایدئولوژی) ارتباطی نزدیک و ناگسستنی وجود دارد و نظریه بیگانه بودن و تفکیک این دو از یکدیگر ناصواب است. برخی در رد دیدگاه علامه این شبهه را مطرح کرده‌اند که در دنیای متمدن امروز این نقیصه وجود دارد که بسیاری از عملکردهای مردم از دید قوه مجریه مخفی است و افراد جامعه به کارهای غیراخلاقی دست می‌زنند. همین اشکال بر اسلام وارد است و بهترین دلیل آن، ناتوانی دین اسلام در از بین بردن این امر در جامعه اسلامی است. اسلام فاقد آن قدرتی است که بتواند تعالیم خود را در جامعه پیاده نماید. علامه با درایت خاصی می‌فرمایند: حقیقت قوانین اجتماعی - اعم از الهی یا بشری -

یک سلسله صورت‌های ذهنی و دانسته‌هایی است که در سینه‌های مردم ثبت شده است و وقتی اراده به آن تعلق گرفت، به اجرا درمی‌آید. در غیر این صورت، اگر مردم اراده خلاف آن را بکنند، عمل بر اقتضای قانون ظاهر نخواهد شد و به اجرا درنخواهد آمد. به دیگر سخن، باید عاملی وجود داشته باشد تا به واسطه آن اراده بر عملی ساختن آن تعلق گیرد. در دنیای متمدن، همه اهتمام بر این است که کارها به اراده اکثریت واگذار گردد و عاملی که حافظ این اراده باشد، اهمیتی ندارد.

با این وصف، هرگاه اراده اکثریت زنده بود، قانون اجرا می‌شود؛ ولی اگر بنا به دلایلی، جامعه به انحطاط گرایید و شعور اجتماعی خود را از دست داد یا قدرت حاکم، جلوی خواسته اکثریت را گرفت، قانون عملی نخواهد شد. همچنین در مواردی که افراد از نفوذ سیطره مجریان قانون خارج‌اند، به قوانین عمل نخواهد شد؛ زیرا از عامل نگه‌دارنده دور هستند.

همه از هم‌پاشیدگی اجتماع و نقض قوانین و مفاسد اجتماعی از این قبیل است که به عامل حفظ اراده‌ها توجه نشده و بدان اهتمام نورزیدند؛ آن عامل حفظ اراده و عنصر نگه‌دارنده از نگاه علامه، همان اخلاق متعالی است. در روان‌شناسی ثابت شده که هیچ عاملی همچون خلق و خوی مناسب نمی‌تواند در اراده تأثیرگذار باشد. ثبات و قوام جامعه مبتنی بر اخلاق متعالی است. رعایت حقوق اجتماعی از ثمرات درختی است که ریشه در اخلاق دارد و اگر ریشه روی آب باشد، میوه‌ای نخواهد داشت: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾. (سوره ابراهیم، آیه ۲۶)

بنابراین نمی‌توان بین عقیده و عمل فاصله انداخت و تلازم میان آن دو را انکار نمود. عقیده ریشه و عمل میوه آن است. شخصیت انسانی و جوامع بشری در گرو این دو امر است (ر.ک: فراهانی از اسلام، ص ۲۰۱ به بعد)

اخلاق توحیدی و اخلاق مادی

در جوامع پیشرفته، تلاش فراوانی می‌شود تا جامعه را با اخلاق پسندیده تربیت کنند و

مردم را به فضایل اخلاقی دعوت نمایند؛ ولی در مقام عمل، این تلاش‌ها چندان برآیندی ندارد و هر روز بر خونریزی‌ها و سنگدلی‌ها اضافه می‌شود. آمار کشته‌ها در دو جنگ اول و دوم جهانی و کشتار و غارت انسان‌های بیگانه در کشورهای جهان سوم و ویرانی‌های بعد از آن تا به امروز، بهترین شاهد بر این امر است.

هیچ دیدگاهی در تحلیل این قضایا، اندیشه علامه را برنمی‌تابد. ایشان ریشه همه این ناکامی‌های آنها در جلوگیری از رذایل اخلاقی را در دو چیز می‌داند: یکی غرق شدن در زندگی مادی و دیگری دوری از اعتقاد به توحید و معاد. ایشان با توجه به واقع‌گرایی اخلاقی و آنچه در قرآن کریم درباره اقوام عنود و لجوج نقل شده است، این دورا از عوامل بنیادین انحرافات بشر در طول تاریخ بشری می‌داند. وی در تبیین این دو عامل می‌فرماید:

یگانه منشأ رذایل اخلاقی همان اسراف‌کاری و افراط در خوش‌گذرانی مادی و یا بالعکس محرومیت و سختگیری بی‌حد و حصر در مادیات است. مقررات اجتماعی را هم طوری وضع کرده‌اند که در این زمینه به مردم آزادی کامل داده و در نتیجه برخی را به نوا رسانده و عده‌ای را محروم ساخته است. با این وصف، دعوت به صلاح و تقوای الهی و تشویق به فضایل اخلاقی معنا نخواهد داشت و چنین دعوتی عقیم خواهد ماند؛ و ثانیاً اخلاق فاضله برای ثبات و قوامش نیاز به ضمانت اجرایی دارد و آن همان توحید است، یعنی انسان باید معتقد باشد که جهان دارای خدای واحدی است متصف به اسمای حسنی و هدف خلقت او تکامل و سعادت انسان‌هاست؛ او خدایی است که خوبی‌ها و خیر و صلاح را دوست دارد و شر و فساد مبعوض اوست و مردم را در روز واپسین جمع نموده؛ پاداش و کیفر خواهد داد. اگر اعتقاد به توحید و معاد نباشد، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند جلو پیروی از هوی و هوس افراد را بگیرد؛ زیرا هر کس به طور عادی به خواهش‌های نفسانی خویش رغبت و تمایل دارد. (همان، ص ۲۰۶)

این نگاه تیزبینانه علامه برگرفته از متون وحیانی واقع بین است. معرفت عمیق ایشان به قرآن و عجین شدن آن با روح و جان وی در شناسایی و شناساندن این عوامل بسیار تأثیرگذار بوده است. اگر این اندیشه‌ها با دقت کاویده شود، روشن خواهد شد که در طول تاریخ جوامع بشری، قضیه همین گونه بوده است و پیامبران با اعتقاد و اخلاق توحیدی در مقابل عقاید و اخلاق مادی‌گرایان در ستیز بوده‌اند:

و ما در هیچ شهر و آبادی پیمبری ترساننده (از عذاب خدا) نفرستادیم، مگر اینکه توانگران و ثروتمندان آن قوم و آن شهر گفتند ما به آنچه شما به رسالت آورده‌اید (از ایمان به مبدأ و معاد) منکریم (یعنی یا محمد نگران و افسرده مباش که این روش کافران است و همیشه چنین بوده‌اند). (سوره سبأ، آیه ۳۴)

(و امر برعکس است؛ یعنی آنها از مردم می‌ترسند اگر ایمان بیاورند و از خدا خود را در امان می‌دانند و حال آنکه اگر ایمان نیاورند، باید از عذاب خدا بترسند؛ هر چند از مردم در امان باشند، مگر به یاد نمی‌آورند) چه بسیار آبادی‌ها و شهرهایی که خوشی زندگانی و نعمت‌های فراوان اهل آنها را یاغی و سرکش ساخته بود (و حق نعمت را نشناختند و کافر شدند) و ما آنها را هلاک ساختیم و اینک مساکن و منازل آنهاست (که می‌نگرید همه خراب و خالی از سکنه مانده) و بسیاری از آنها را مانند دیار عاد و ثمود و قوم لوط می‌شناسی. (سوره قصص، آیه ۵۸)

از نگاه علامه، هیچ عنصری قادر به جلوگیری از انحرافات اخلاقی و رفتاری نخواهد بود، مگر روح توحیدی و عقیده به معاد و حیات اخروی که ملازم با توحید است؛ زیرا اگر کسی از اذیت دیگران لذت برد و خوشحال شود و در عین حال معتقد باشد هیچ عقابی بر اعمالش مترتب نیست، این اعتقاد زمینه‌های گناه و فساد اخلاقی را برای افراد و جامعه فراهم خواهد ساخت. قوانین حقوقی و مدنی که ساخته و پرداخته افکار بشری است، شاید تأثیرگذاری موقتی داشته باشد؛ اما کارآمد نخواهد بود؛ زیرا ریشه در عقول

افراد دارد و شعاع عقل در مقابل وحی بسیار محدود است. منشأ قوانین الهی، وحی و منبع قوانین بشری عقل است؛ وحی به منزله چشمه معارف و عقل به مثابه جوی می باشد و این دورا هرگز نباید با همدیگر قیاس نمود. وحی دریایی است که عقل باید با مهارت خاص در آن شنا کند تا به گوهرهای نهفته در آن دست یابد. وحی به ما تعالیمی را می آموزد که عقل باید با تأملات فراوان به آن دست یابد.

نقش کاربردی اخلاق توحیدی

نقش کاربردی و عملی تعالیم اخلاقی در علوم و حیات با اصول اخلاق مادی برگرفته از عقول بشری از هم متباین است. نگاه یک انسان موحد با اندیشه مشرک متمایز است؛ یکی نظام هستی را طولی می نگرد و دیگری عرضی. آن که طولی می بیند، در رأس هرم هستی ناظری را مشاهده می کند و خود را همیشه در محضر او می بیند و بنابراین تمام اعمال و رفتار خود را کنترل می نماید تا برخلاف تعالیم حق گام برندارد؛ چراکه معتقد است: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾. (سوره ق، آیه ۱۸) او بر مبنای همین تعالیم معتقد است خالقش از خودش به او نزدیک تر است. (سوره ق، آیه ۱۶) و خدای سبحان از درون و بیرون او آگاه هست: ﴿أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۷۷) ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾. (سوره غافر، آیه ۱۹) و ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾. (سوره طه، آیه ۱۱۰)

این نگاه چنان بینشی به او عطا می کند که به تدریج مجذوب خدا می شود و به مقامی بار می یابد که او را در همه امور حاضر می بیند. وقتی چنین حالتی از اوصاف ملکات نفسانی گردید، در رفتار ظاهری او تجلی می یابد و مبنای کار او محبت و عشق به خدا قرار می گیرد و هیچ قصد و اراده ای جز خواست خالقش انجام نمی دهد. آنگاه کارهایی را انجام می دهد که چه بسا اخلاق اجتماعی آن ها را نپسندد؛ زیرا وی به فضایل و رذایل حاکم بر فضای اجتماعی توجه چندانی ندارد. آن قدر در افعال خود دقیق است که گویا فعل وی فعل الله است. (رسالة الولاية، ص ۶۹) زبان حال آنان چنین است که:

یادمان باشد که ما در محضریم چند صباح دیگر هم در محشریم
حشر آنجا باطن اعمال ماست نور و نارش جلوه‌های کار ماست
این کاربرد عملی اخلاق در هیچ نظریه و مکتب اخلاقی قابل تصور نیست و حداقل
امروزه در میان مکاتب موجود چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم. تشویق به معارف
شهودی، مختص به دین اسلام است که مؤمنین واقعی بدان پایند هستند. علامه در
تبیین این مطلب می‌فرماید:

شما عامه مردم را در نظر بگیرید که میل و رغبت به دنیا، تمام افکارشان
را به خود مشغول داشته است؛ طوری که شب را به فکر تدبیر معاش
خویش به روز می‌آورند و تمام اندیشه آنها این است که چگونه دادوستد
نمایند و روز را در حالی به پایان می‌آورند که تمام همت و تلاش آنها
متوجه امور دنیوی و اصلاح معاش و وضع مادی می‌باشد. نزد چنین
کسی، دنیا اصل و دین فرع می‌باشد. به همین جهت، گفتار و علم او با
رفتارش تضاد دارد. (همان، ص ۵۲)

هر چند تلاش در امر معاش برای یک حیات آبرومندانه، امری پسندیده است، تداوم
حیات در راستای اهداف دنیوی در فرهنگ اسلامی هیچ جایگاهی ندارد؛ زیرا:
دین معتقد است که زندگی انسان یک زندگی نامحدود و بی‌پایانی است
که با مرگ از بین نمی‌رود و سرمایه بخش پس از مرگ این زندگی
بی‌پایان همان فرآورده‌های عقاید پاک و صحیح و اخلاق پسندیده و
اعمال صالحه‌ای است که انسان پیش از مرگ کسب نموده است. (آموزش
دین، ص ۲۴۶)

در روش‌های غیر دینی این نوع نگاه وجود ندارد؛ زیرا آنان زندگی را در این چند روز
دنیا می‌بینند و برای انسان قوانینی وضع می‌کنند تا بتوانند در سایه آن‌ها زندگی مادی
خوبی داشته باشند. این گونه قوانین که با قانون حیوانات مشترک است، هیچ توجهی به
واقع‌بینی انسان و زندگی جاوید او که پراز معنویات می‌باشد، ندارد. اینجاست که اخلاق
متعالی انسانی از جامعه رخت برمی‌بندد و روز به روز انحطاط اخلاقی آشکارتر می‌گردد.

نتیجه

آنچه اندیشه اخلاقی علامه را از دیگر اندیشمندان دینی و غیر دینی ممتاز می‌سازد، جامع‌نگری ایشان در نظام اخلاقی است. ایشان با اقامه برهان، نظام اخلاقی اسلام را برترین روش و ساده‌ترین راه برای رسیدن به کمالات انسان معرفی می‌نمایند. از نگاه ایشان، شالوده اخلاق در اسلام یکتاپرستی است که این دیدگاه مختص به قرآن است. بارزترین ویژگی اخلاقی در این دین، سه ویژگی توحیدمحوری، غرض‌متعالی و داشتن شیوه‌ای خاص است که در هیچ مکتب اخلاقی مشاهده نمی‌شود. اخلاق با عقاید گره خورده است و هیچ‌گونه تفکیک میان آن دو قابل فرض نیست. کارآمدترین نظام اخلاقی، اخلاق توحیدی است؛ زیرا خالق هستی را شاهد و ناظر بر همه امور می‌داند و هیچ عملی از اعمال انسان از نگاه حق مخفی نیست. بنابراین جلوت و خلوت برای مؤمن یکسان است و لزومی ندارد زمانی که مجریان قانون او را تحت نظر دارند، به امور اخلاقی پایبند باشد و آنجا که مجری حضور ندارد، عمل خلاف انجام دهد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۳۷۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.
۴. _____، (بی تا) روابط اجتماعی در اسلام، قم: انتشارات آزادی.
۵. _____، فرازهایی از اسلام، تنظیم و جمع آوری: سید مهدی آیت اللهی، قم: جهان آرا.
۶. _____، (۱۳۶۰) رسالة الولاية، قم: قسم الدراسات الاسلامية.
۷. _____، (۱۳۸۲) جمال آفتاب، شرح دیوان حافظ، تدوین علی سعادت پرور، قم: انتشارات احیای کتاب، چاپ سوم.
۸. _____، آموزش دین، تنظیم و جمع آوری: سید مهدی آیت اللهی، قم: جهان آرا.
۹. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳) بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، (۱۳۷۹) تهران: انتشارات صدرا، چاپ ششم.
۱۱. وال، ژان، (۱۳۷۵) اندیشه هستی، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات طهوری.